

## بِسْمِ اللّٰهِ الرَّحْمٰنِ الرَّحِیْمِ

مرحله‌ی آماده‌سازی فایل			
تکمیل مآخذ و ویرایش نهایی	ویرایش دوم	ذکر مآخذ	تصحیح و ویرایش اولیه

محبّت ( صفحه‌ی ۱۰۷ ف ۳ - ۱۰۷ ف ۵ )

✿ مجنون برای دیدن لیلی در مسیری که محلّ عبور او بود، چند روز به انتظار نشست تا اینکه در نیمه‌های یک شب از شدّت خستگی، همان‌طور که بر سر راه نشسته بود، خوابش برد. همان وقت لیلی از آنجا عبور کرد و وقتی دید مجنون به خواب رفته است، چند گردو جلوی او گذاشت و رفت. وقتی مجنون بیدار شد و گردوها را دید، فهمید که لیلی آمده و رد شده است و با این گردوها با او حرف زده و گفته است تو عاشق نیستی و باید بروی گردوبازی کنی؛ عاشق که خواب به چشمش راه ندارد.

گویند بخواب تا به خوابش بینی ای بی‌خبران چه جای خواب است مرا؟

در مسیر کمال و در راه ملاقات خدای متعال، انتظارهایی وجود دارد و گاهی اوقات درست در همان لحظه‌هایی که ما چرتمان می‌برد؛ یعنی لحظه‌های غفلت، کار از کار می‌گذرد. این خواب صورت ظاهرش خواب است؛ ولی واقعیتش غفلت است، یعنی وقتی که توجه

دل انسان از خدا قطع می‌شود، آنجا به خواب رفته است. «التَّائِسُ نِيَامٌ»<sup>۱</sup> مردم در خوابند، جایی که انسان از خدا غافل می‌شود به خواب رفته است.

یک چشم زدن غافل از آن ماه نباشید شاید که نگاهی کند آگاه نباشید

گفت یک لحظه غافل شدم یک عمر عقب افتادم. بعضی وقت‌ها هم گردو جلوی فرد می‌گذارند و انسان با گردو سرش گرم می‌شود؛ یعنی باید برود گردوبازی کند. ماجرای را برایتان بگویم؛ شاید قبلاً هم گفته باشم؛ ولی عیبی ندارد امیدوارم این تکرارها سبب شود که بهتر بنشیند به جانمان. یک بار پیغمبر اکرم صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ به مسجد تشریف می‌بردند که نماز جماعت به پا کنند. بین راه پسر بچه‌های مثلاً هفت هشت ساله مشغول بازی با همدیگر بودند. پیغمبر صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ که رد شدند به بچه‌ها سلام کردند. بچه‌ها پیغمبر صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ را دوست داشتند آمدند دور پیغمبر صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ را گرفتند و گفتند یا رسول‌الله! با ما بازی کنید. هنوز موقع اذان نشده بود. حضرت با فروتنی و مهر بی‌کران با بچه‌ها مشغول بازی شدند. نزدیک اذان شد و پیغمبر صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ خواستند به مسجد بیایند؛ ولی بچه‌ها دست از سر حضرت برنداشتند و حضرت هر کاری کردند ایشان را رها نکردند. بچه‌ها گفتند نمی‌گذاریم بروید باید با ما بازی کنید. ملت در مسجد نشسته‌اند، اذان گفته‌اند و پیغمبر صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ نیامده است. دیدند ای داد بیداد همیشه پیغمبر صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ قبل از اذان در مسجد بودند، نگران شدند، گفتند برویم ببینیم چه شده است که پیغمبر صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ نیامده است. چند نفری از مسجد راه افتادند که به منزل پیامبر صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ بیایند تا ببینند ماجرا چه بوده

<sup>۱</sup> مجلسی، بحارالانوار، ج ۵۰، ص ۱۳۴.

است و چرا حضرت نیامده‌اند. بین راه به حضرت برخوردند و دیدند پیغمبر ﷺ با بچه‌ها بازی می‌کنند، عرض کردند یا رسول‌الله! ملت در صف نماز جماعت منتظر شما هستند و شما با بچه‌ها مشغول بازی هستید؟ حضرت فرمودند چه کار کنم، اینها دست از سر من بر نمی‌دارند. آنها گفتند چه کار کنیم؟ حضرت فرمودند ببینید بچه‌ها حاضرند مرا به شما بفروشند. بچه‌ها گفتند پیغمبر ﷺ را به شما می‌فروشیم. حضرت فرمودند که به چند تا گردو؟ گفتند مثلاً به این تعداد گردو می‌فروشیم. حضرت فرستادند اصحاب را در منزل خودشان و گفتند همین قدر گردو بردارید و بیاورید. از خانه گردو آوردند و به بچه‌ها دادند و بچه‌ها راضی شدند که پیغمبر ﷺ را رها کنند. پیامبر به مسجد تشریف بردند و نماز خواندند. خلاصه گردو ماجراهای عجیبی دارد. گردو همین دنیاست. گاهی اوقات یک پست و مقام جلوی فرد می‌گذارند؛ یعنی فرد پیغمبر خدا را به یک پست و مقام می‌فروشد. گاهی پول و ثروتی، گاهی نام و شهرتی، گاهی لذت و شهوتی به فرد می‌دهند که اینها گردو است و گاهی انسان پیغمبر خدا را به این گردوها می‌فروشد؛ یعنی اهل گردوبازی است. گفت تو را چه به عاشقی، چه به لیلی، برو گردو بازیت را کن. تو را چه به عرفان، تو را چه به سیروسلوک الی‌الله، برو بازیت را کن. برو با پست و مقامت، پول و ثروت، لذت و شهوت بازی کن. به‌هرحال عاشق یک لحظه غافل نباید باشد و اگر واقعاً عشق و محبت باشد اصلاً غفلت معنا پیدا نمی‌کند. محبت تمام عیار نیست که غفلت می‌آید؛ والا مگر ممکن است محب چشم از محبوب بردارد و حواسش جای دیگر برود. در مناجات خمسہ عشره، امام سجّاد علیه السلام به خدا عرض می‌کند و می‌گوید: «الهی مَنْ ذَا الَّذِي ذاق

حلاوةً مَحَبَّتِكَ فَرَامَ مِنْكَ بَدَلًا» خدایا! کیست که حلاوت محبت و عشق تو را چشید و بعد

چیزی به جای تو اختیار کرد « وَ مَنْ ذَا الَّذِي آتَىٰ بِرَبِّكَ فَابْتَغِ عَنكَ جَوْلًا »<sup>۲</sup> خدایا کیست که در جوار تو، در نزدیکی تو با تو انس گرفت، بعد روی از تو به سمت چیز دیگری برگرداند. محبت‌ها محبت‌های تمام عیار نیست؛ والاّ محب کجا روی از محبوب برمی‌گرداند که حواسش سراغ چیز دیگری برود و از او غافل باشد.

🌸 مؤمن در دنیا و آخرت مثل ماهی است و در آب ولایت شنا می‌کند. (۸:۱۵)

تعبیر بسیار زیبایی است؛ ماهی را از آب در بیاورند می‌میرد، حیات ماهی به آب بسته است و آب تنزیل ولایت است؛ لذا مثلاً اگر کسی در عالم رؤیا آب را خواب ببیند تعبیرش در بیداری ولایت است. جلسه‌ی قبل خواندیم «وَ أَنْ لَوْ اسْتَقَامُوا عَلَى الطَّرِيقَةِ لَأَسْقَيْنَاهُمْ مَاءً غَدَقًا»<sup>۳</sup> اگر در طریقت دوستی و محبت خدا و اولیاء خدا استقامت بورزند، آب گوارای ولایت را به آنها می‌نوشانیم، آن شراب طهور را به آنها می‌نوشانیم. پس آب تنزیل ولایت است و مؤمن هم مثل ماهی می‌ماند؛ لذا اگر او را از آب بیرون بیاوری، می‌میرد. مؤمن را از فضای عشق و محبت اهل بیت علیهم‌السلام بیرون بیاورید می‌میرد، او با عشق اهل بیت علیهم‌السلام زنده است. می‌دانید که ماهی با همه‌ی جانداران دیگر فرق می‌کند. شما اگر بخواهید از گوشت حیوانات دیگر استفاده کنید باید حتماً حیوان را رو به قبله بخوابانید و طبق قواعد شرع ذبحش کنید؛ اما ماهی این طوری نیست ماهی را از آب در آورید، بیرون بیندازید و وقتی که مرد آن را بخورید، چرا؟ چون در آب زندگی کرده و حسابش با موجودات خاکزی فرق می‌کند. مؤمن دائم در آب ولایت شنا می‌کند؛ در فضای ولایت تنفس می‌کند و غرق

<sup>۲</sup>. مجلسی، بحار الانوار، ج ۹۱، ص ۱۴۸ و محدث قمی، مفاتیح الجنان، مناجات المحبین.

<sup>۳</sup>. سوره‌ی جن، آیه‌ی ۱۶.

ولایت است. می‌دانید وجود ماهی را هم از آب ساخته‌اند، چیزی از خودش ندارد؛ اما دائماً هم تشنه‌ی آب است و در آب، دهانش را باز می‌کند و آب آب می‌گوید. وجود ماهی را از آب ساخته‌اند؛ اما تشنه‌ی آب است. مؤمن وجودش از ولایت ساخته شد، فرمود: «شِيعَتْنَا خُلِقُوا مِنْ فَاضِلِ طَيْبَتِنَا وَ عَجْنُوا بِآءِ وَ لَائِنَا»<sup>۴</sup> شیعه‌ی ما با اضافه‌ی گل ما آفریده شده است، با آب ولایت ما گل او سرشته شده است. وجودش از همین است؛ اما دائماً تشنه‌ی همین است، آب آب می‌کند، دنبال آب می‌گردد و می‌خواهد خودش را فدای آب کند، تشنه است، مؤمن همیشه تشنه است، تشنه‌ی آب عشق و آب ولایت است و عطش اصلی ماجرای کربلا، عطش محبت خدا و اولیاء خداست. لذا مؤمن هم در دنیا و هم در آخرت این‌طوری است و این هم خبر خوش است. می‌دانید دنیا و آخرت مؤمن یکی است دوتا نیست، مؤمن از همین جا آخرت طی می‌کند، الآن فکر می‌کنید مجلس ما در دنیاست؟ اگر فکر می‌کنید اشتباه می‌کنید، کو دنیا؟ یک سر سوزن دنیا اینجا پیدا کنید. نمی‌خواهم بگویم این مجلس خاص، همه‌ی مجالسی که مجلس ذکر خدا و اولیاء خداست، همین‌طور است. لذا دنیا و آخرت مؤمن یکی است و از همین جا آخرت را طی می‌کند. توجّه ما هر جا باشد همان جا هستیم. توجّه ما به دنیا باشد به پول، مقام، ثروت، شهرت و ... باشد در دنیا هستیم؛ اما توجّه وقتی پیش خدا و اولیاء خدا باشد، کجا در دنیا هستیم؟ انسانی که توجّه‌اش الآن پیش خداست دیگر در دنیا نیست. توجّه ما هر جا برود همان جا هستیم. درون این حرف، حرف‌های زیادی وجود دارد که نمی‌توانم بگویم یعنی چه فرد توجّه‌اش

<sup>۴</sup>. علیرضا صابری یزدی، الحکم الزاهره، ص ۴۶۸.

هرجا باشد همان جاست؟ کمی اراده مان قوی شود، می شود توجه مان را تمام عیار کنیم و آن وقت جاهایی که هستیم را می بینیم؛ یعنی توجه می کنی، عالم برزخ را می بینی؛ توجه می کنی قیامت را می بینی.

🌸 محبت خدا و اهل بیت روزی هزار بار محبت را شهید می کند و دوباره خدا و اهل بیت او را زنده می کنند تا باز شهید شود. عبد می گوید: «فی مَوْتِ حَيَاتِي وَ فِي حَيَاتِي كَفْتَلِي» حیات من در موت من است و کشته شدن من در حیاتی است که پس از موت به من می دهی. محبت را خود خدا قبض روح می کند. «اللَّهُ يَتَوَفَّى الْأَنْفُسَ حِينَ مَوْتِهَا»<sup>۵</sup> خداوند هنگام مرگ، جانها را می گیرد و به عزرائیل و ملائکه ی زبردستش وانمی گذارد. جان دادن به دوست چقدر راحت و شیرین است. محبت جانش نزد محبوب است، ولو ظاهراً زنده است و فوت نکرده است. (۵۳:۱۳)

یعنی موتش قبل از فوتش آمد. محبت تیغ تیزی است که محبت را دائماً ارباباً می کند. محبت حقیقی روزی هزار بار با تیغ محبت، شهید می شود و خدا دوباره او را زنده می کند. شخصی که در مجلس ذکر اباعبدالله عَلَيْهِ السَّلَام می نشیند و مصائب را می شنود از آنجا زنده بیرون می آید؟ هر تیری که به اصحاب می خورد به فردی که نشسته و ذکر مصیبت گوش می کند می خورد. او همان جایی که ذکر مصیبت می کنند، شهید می شود. ان شاء الله چشمها باز شود و اینها را ببینیم. حاج آقای دولابی رَحِمَهُ اللهُ تعریف می کردند و می فرمودند: در مجلس روضه ای نشسته بودم و کسی بغل دستم بود، در روضه مثلاً می گفتند که تیر به

<sup>۵</sup> سوره ی زمر، آیه ی ۴۲.

گلولی علی اصغر سلام الله علیه خورد «مِنَ الْأَذْنِ إِلَى الْأَذْنِ مِنَ الْوَرِيدِ إِلَى الْوَرِيدِ» و او می گفت:

«الْحَمْدُ لِلَّهِ» می گفتند عمود آهن به فرق سر ابوالفضل العباس عَلَيْهِ السَّلَامُ خورد، او می گفت: شُكْرٌ لِلَّهِ

الْحَمْدُ لِلَّهِ حاج آقا می گفتند من حال او را فهمیدم؛ ولی یواشکی به او گفتم: رفیق! یواش، بقیه نمی دانند تو چه می گویی، فکر می کنند که تو خوشحال هستی که مثلاً این اتفاق افتاده است. واقعاً وقتی می گفتند تیغ بر فرق ابوالفضل العباس عَلَيْهِ السَّلَامُ فرود آمد، او خودش بود که تیغ را تحمل می کرد، لذا می گفت: الْحَمْدُ لِلَّهِ. می گفتند فلانی شهید شد، می گفت: شُكْرٌ لِلَّهِ. الْحَمْدُ لِلَّهِ، خودش بود که شهید می شد. این است که محبت روزی هزار بار محب را شهید می کند و دوباره خدا و اهل بیت عَلَيْهِمُ السَّلَامُ او را زنده می کنند برای اینکه باز شهید شود.

شب عاشورا امام حسین عَلَيْهِ السَّلَامُ فرمودند: بروید اینها با من کار دارند؛ حتی برای اینکه توجیهی آبرومندانه برای آنها درست کنند، فرمودند: دست زن و بچه‌ی مرا هم بگیرید و بگویید ما می خواهیم زن و بچه‌ی حسین را نجات دهیم. زهیر بلند شد و گفت: اگر من در راه شما کشته شوم، باز زنده شوم، باز کشته شوم، باز زنده شوم و هزار بار این کار تکرار شود، محال است دست از شما یا اباعبدالله بردارم. من شما را رها کنم کجا بروم؟ همین هزاربار را، شیعه در سیر معنوی خود طی می کند، محبتی که نسبت به اهل بیت عَلَيْهِمُ السَّلَامُ دارد، قطره اشکی که هزار و چند صدسال است می ریزد، خون دل شیعه است که از چشم هایش بیرون می زند. عبد می گوید: «فِي مَوْتِي حَيَاتِي وَ فِي حَيَاتِكِ قَتْلِي» حیات من در موت من است. من که در راه تو می میرم، زنده می شوم ای محبوب و معشوق من.

«فِي مَوْتِي حَيَاتِي» حیات حقیقی من، زنده شدن من، در موت من است. «وَ فِي حَيَاتِكِ قَتْلِي» موقعی هم که تو زنده‌ام می کنی، در راه تو شهید می شوم. بعد فرمود: خدای متعال خودش

جان مؤمن را می‌گیرد، مؤمن یعنی کسی که اهل محبت است. مؤمن با مسلم فرق دارد. مسلم کسی است که ظاهرش احکام دین را مراعات می‌کند، مؤمن کسی است که احکام از دل و وجودش می‌جوشد. مؤمن یعنی اهل محبت، اهل ولایت و شیعه. در رساله‌های عملیه مثلاً راجع به مراسم قربانی حج داریم که اگر خود طرف نمی‌تواند قربانی کند، می‌تواند به کس دیگری نیابت بدهد؛ ولی حتماً شخصی که می‌خواهد گوسفند را سر ببرد باید مؤمن باشد؛ یعنی شیعه باشد. شیعه که اهل ولایت، محبت و ایمان است. ایمان یعنی عشق و محبت، لذا فرمود خدا خودش جان مؤمن را می‌گیرد. سه نوع جان گرفتن داریم؛ یک نوع که کارندهای عزرائیل جان می‌گیرند، یک نوع که خود عزرائیل جان می‌گیرد؛ اما یک نوع هم هست که خود خدا جان می‌گیرد. جان مؤمن را خود خدا می‌گیرد. فرمود: «اللَّهُ يَتَوَفَّى الْأَنْفُسَ حِينَ مَوْتِهَا»<sup>۶</sup> جای دیگر فرمود: «يَتَوَفَّاكُم مَلَكُ الْمَوْتِ الَّذِي وُكِّلَ بِكُمْ»<sup>۷</sup> ملک‌الموت جان می‌گیرد. جای دیگر فرمود: «الَّذِينَ تَتَوَفَّاهُم الْمَلَائِكَةُ ظَالِمِي أَنْفُسِهِمْ»<sup>۸</sup> ملائکه می‌آیند، این ملائکه کارندهای عزرائیل هستند. بعضی را کارمندان عزرائیل، بعضی را خود عزرائیل و بعضی را هم خود خدا قبض روح می‌کند و به پایین‌ترها واگذار نمی‌کند. کسی که دوست است، دلش پیش محبوب است؛ یعنی صورت ظاهر بین مردم زنده است؛ والا جانش را به جانان داده است؛ دلش را به دلبر داده است؛ دلی برای خودش باقی نمانده است؛ دلش پیش دلبر و جانش پیش جانان است. صورت ظاهر بین مردم

<sup>۶</sup>. سوره‌ی زمر، آیه‌ی ۴۲.

<sup>۷</sup>. سوره‌ی سجد، آیه‌ی ۱۱.

<sup>۸</sup>. سوره‌ی نحل، آیه‌ی ۲۸.



می‌آید و می‌رود؛ والاّ خودش جای دیگر است. خیلی هم شیرین است انسان به معشوقش جان دهد. وقتی امام حسین علیه السلام از قاسم بن الحسن پرسیدند مرگ در نظرت چگونه است فرمود: «أَخْلَى مِنْ الْعَسَلِ»<sup>۹</sup> از عسل شیرین تر است.

امیدوارم خدای متعال قلوب همه‌ی ما را با محبت خودش و اولیاءش عجین کند و از محبت غیر خودش و اولیاءش خالی کند.

اللَّهُمَّ صَلِّ عَلَى مُحَمَّدٍ وَآلِ مُحَمَّدٍ وَعَجِّلْ فَرَجَهُمْ

---

<sup>۹</sup>. بحرانی، مدینة معاجز الأئمة الإثني عشر، ج ۴، ص ۲۱۵.